

فصلنامه داخلی هیأت محبان اهل بیت (ع)

شنبه ۶ شهریور ۱۴۰۰

۱۹ محرم ۱۴۴۳ / ۲۸ اوت ۲۰۲۱

شماره یازدهم • دوره جدید

۲۲ صفحه • رایگان



شماره یازدهم فانوس:

روایت، یادداشت، گزارش، گفت‌وگو و عکس، از
تابستان‌های داغ و پرماجرایی مردم گراش.

با آثاری از:

محمدامین نورانی، مسلم پورشمسی، مسعود فتوحی، یونس زارعی، مجید افشار، مهدی یحیایی، راضیه سیاح، ام‌البنین حامل، مجتبی بنی‌اسدی، علی سجادی، علی محمدی، مصطفی محسن‌زاده و محمد دانشور.



یادداشت
سر دبیر

دل‌تنگِ روزهایِ داغِ تابستان



مجیدی بنی‌اسدی
سر دبیر

عکس: مسلم پورشمسی - پندری

تابستان، به معنای یک فصل از چهار فصل آبهوایی، در گراش، از عید شروع می‌شود. چه بسا قبل عید. اما تابستانی که بوی بازی‌های نوجوانی را می‌دهد، بعد از امتحانات پایان سال مدرسه‌ها. حال مهم نیست که این امتحانات در اردیبهشت تمام شود مثل ابتدایی‌ها، یا مثل امتحان گندهی سال‌آوری‌ها بیفتد بعد کنکور. هر چه هست، زندگی خیلی از ما مردم با تابستانی گره خورده که گرم است. اما همین گرماست که خَرک‌رنگ را به همراه دارد و رفتن بالای فسیل و رطب‌چینی هر جمعه‌ها می‌شود تفریح خیلی‌ها در تابستان. کمی که می‌گذرد، رطب‌چینی دو سه نفره به بریدن پاگ فسیل‌ها و سوا کردن خرک‌ها از خرماها و رطب‌ها نه به صورت خانوادگی که به صورت خاندانی می‌رسد. همین نشستن دور پاگ‌ها و گفتن و خندیدن اگر تفریح و بازی نیست، پس چیست؟

اما نوجوان، داغی تَش‌باد و غبری که زمین بلند می‌شود چه می‌داند چیست. او می‌خواهد بازی کند. کجا بهتر از کوچه‌ها و در جمع رفقای پایه. نه کرونا به

تنهایی، که گوشه‌ای از این مدرنیته‌ی لعنتی، جمع‌های رفقاتی کوچه‌ها را از هم جدا کرده و پرت کرده کنج خانه. هر کدام گردن خم کرده‌اند روی لپ‌تاپ و آی‌پد و موبایل. اما باز هم در کوچه پس‌کوچه‌های بافت قدیمی شهر می‌تواند خیز زدن‌های با پای پتی و دویدن دنبال توپ‌ها را دید. افتادن گل‌های هفت‌تایی از روی هم را می‌توان

شنید.

همین نوجوان که کمی پشت لبش سبز شد، دیگر از کوچه‌ها رو می‌آورد به آب؛ ترجیحاً آب برکه. دلش خوش است به پریدن توی برکه و سریع سر از آب بیرون آوردن که ببیند عکس‌العمل دوستانش به آجی‌پنگی او چیست. اما همین دلخوشی با سفرهای زیارتی، سیاحتی به مشهد پیوندکی هم خورده. وقتی خودش را توی موج‌های آبی خروشان یا موج‌های

آبی یا پارک ساحلی می‌بیند و از بلندترین نقطه‌اش سقوط آزاد می‌کند، هنوز دلش پیش همان آجی‌پنگی‌هاست. اما به هر حال سفر، سفر است. سفری سفر می‌شود برای نوجوان که هر تابستان، با کاروانی از مسجد، هیات یا پایگاه یا خودمانی‌اش جمع رفاقتی عازم مشهد شود. همین نوجوان چند سالی که ازش گذشت، زن و بچه‌دار می‌شود. اما مگر می‌تواند دل از این سفرهای

دوستانه بکند. هم آن را می‌خواهد هم این را. که چه انتخاب نفس‌گیری است بین این یا آن! هر چه باشد یا نباشد، تابستان می‌گذرد، اما یک ماه اول مدرسه هم هنوز برای گراش تابستان است. هفت صبح بیدار می‌شود و راه می‌افتی سمت مدرسه. اما هنوز هوا گرم است. دل درس خواندن نیست. کسلی. اما به خودت که می‌آیی، می‌بینی سرما رسیده.

چشم بر هم بزنی عید هم آمده و رفته و تو مانده‌ای و امتحانی که هر سال باید بدهی تا بتوانی یک پله بروی بالاتر. هر چه در درس و تحصیل، بالا می‌روی، بین رفقا و اقوام باکلاس‌تری. اما هرچه می‌روی بالا، دلت بیشتر برای بازی‌های توی کوچه‌ی کودکی و نوجوانی تنگ می‌شود. هر چه باشد با آن بازی‌ها زندگی کرده‌ای اما با کلاس‌های درس، نه آنچنان.

یادداشت

ارتباط المپیادهای علمی و کنکور با تابستان چیست؟!



یونس زارعی
دبیر نردبان

این قضیه مربوط به شخص، قومیت یا کشور خاصی نیست. دانش آموز که باشی فرقی نمی‌کند، درس‌خوان یا بازیگوش، کنکوری یا غیرکنکوری، وقتی تابستان می‌شود همه به فکر تفریح و استراحت می‌افتند و البته افراد زیرک‌تر در کنار این موارد به فکر یادگیری مطالب و مهارت‌های مختلف نیز هستند.

تا کنکور را تجربه نکرده باشید نمی‌توانید اهمیت تابستان را درک کنید. دقیقا زمانی که رُقا در استراحت هستند بهترین فرصت برای پیشی گرفتن از آن‌هاست. حتی اگر نیم‌نگاهی به کنکور دارید برای موفقیت خود و گرفتن نتیجه‌های بهتر می‌توانید در کنار استراحت و تفریحاتی که برای خود در نظر گرفتید با برنامه‌ریزی، مطالعه کنکور هم در لیست برنامه‌های تابستان خود قرار دهید. بدیهی است که هر اندازه به کنکور و تحصیل در دانشگاه اهمیت دهید، سهم مطالعه آن نیز در تابستان بیشتر خواهد بود.

اما آیا تابستان تعیین کننده مطلق موفقیت در کنکور است؟!

پیش از این نیز یک نیم‌نگاهی به این سؤال داشته‌ایم. تابستان فرصت توانمند کردن خود هست، در هر زمینه‌ای، که یکی از این زمینه‌ها می‌تواند کنکور باشد. در شهر ما گراش، در بین دانش‌آموزان هنوز آن جایگاه واقعی علم و تحصیل شناخته شده نیست. و چه بسا آن را

کم‌ارزش نیز می‌دانند. برای اینکه دانش‌آموز بتواند مطالعه درستی برای کنکور داشته باشد ابتدا باید هدفش از تحصیلات عالی را مشخص کند.

بدون هدف، انگیزه‌ی مطالعه‌ای نیز وجود نخواهد داشت. و همچنین ارزشی هم برای فرد نخواهد داشت. بهتر است در آموزش و پرورش بستر مناسبی جهت شناخت علاقه و توانمندی‌های دانش‌آموزان شکل گیرد. به وسیله‌ی این خودشناسی که دانش‌آموز از خود پیدا می‌کند می‌تواند تصمیم بگیرد که این تابستان را چگونه بگذراند. یا مطالعه برای کنکور، یا حرفه‌آموزی و یا...

نکته ناراحت کننده‌ای که در فضای روانی موجود در مدارس شهر هم مشاهده می‌شود این است که حتی اگر دانش‌آموزی با انگیزه‌ی بالا برای مطالعه و تحصیل وجود داشته باشد، با قرار گرفتن در این جو روانی او هم انگیزه خود را از دست می‌دهد و هدفش را فراموش می‌کند. یکی از اساسی‌ترین کارهایی که در مدارس مخصوصا در پایه‌های نزدیک به کنکور باید انجام داد تقویت دائمی و مستمر روحیه این نوع دانش‌آموزان است.

مسئله دیگری که می‌توانیم در خصوص تابستان و مطالعه، آن را زیر ذره‌بین قرار دهیم بحث المپیادهای علمی است. شاید فکر کنید که بهتر است اول به وضعیت کنکور رسیدگی کنیم بعد برویم سر وقت المپیاد. اما خیر،

این دو بر هم تأثیر می‌گذارند. شکل‌گیری فضای مناسب و جدی رقابت علمی چه کنکور و چه المپیاد می‌تواند تأثیر بسزایی در جهش علمی شهرستان داشته باشد.

شاید با خود بگویید خُب ارتباطش با تابستان چیست؟!

یکی از تفکرات اشتباهی که در خصوص المپیادهای علمی در شهرهای کوچک همچون گراش وجود دارد این است که زمان ثبت‌نام المپیاد، متقاضیان نام‌نویسی می‌کنند و بدون هیچ آمادگی در این رقابت شرکت می‌کنند. در حالی که برای موفقیت در این رقابت بزرگ، همچون کنکور باید هدف‌گذاری بلندمدت داشت و سال‌ها تلاش کرد. برای آن دسته از دانش‌آموزان و حتی دانشجویان که به فکر المپیادهای علمی هستند تابستان یکی از بهترین زمان‌ها برای توانمندسازی آن‌هاست. این امر محقق نخواهد شد مگر اینکه متولی امر آموزش توجه جدی و اصولی بر موضوع داشته باشد.

امید است در آینده نه چندان دور علم و تحصیل، جایگاه واقعی خودش را میان دانش‌آموزان پیدا کند.

گفت و گو



علی سجادی
دانشجو



«کائت شاو» اثر جدید مؤلف «بازی‌های محلی گراش»

بعید است در بیست سال گذشته در دبیرستان‌های پسرانه‌ی گراش تحصیل کرده باشید و آقای محمدحسن روستایی معلم شما نبوده باشد. موضوع تابستان، بهانه‌ای شده که با آقای روستایی از زاویه‌ای دیگری گپ بزنیم. او علاوه بر تدریس، در نوشتن و تألیف کتاب «بازی‌های محلی گراش» و «تابستان گراشی‌ها» از هم جدا شدنی نیستند.

او که خالق کتاب «بازی‌های محلی گراش» است، خودش را اینگونه معرفی می‌کند: «این جانب محمدحسن

روستایی دبیر ادبیات فارسی شهرستان گراش هستم. تا دیپلم در همین شهر گراش بودم و بعد در سال ۷۳ در رشته دبیری زبان و ادبیات فارسی، وارد دانشگاه تبریز شدم. بعد از بازگشت از دانشگاه یک‌سال در فداغ تدریس داشتم و سپس به مدت ۷ سال سمت معاونت دبیرستان کامروا داشتم و اکنون در سمت دبیری مشغول به خدمت هستم.»

انگیزه و هدف از تألیف «کتاب بازی‌های محلی گراش» را بفرمایید؟

زمانی که در دانشگاه تبریز بودم استاد ارجمندم جناب

آقای رسول آذر کتابی با عنوان «بازی و اهمیت آن در یادگیری همراه با ۵۵ بازی سنتی» تألیف کرده بودند. ایشان از دانشجویان خواستند یک بازی محلی بنویسند و من بازی «دارکل» نوشتم. تشویق این استاد از یک‌سو و وجود بازی‌های رایانه‌ای که تازه داشت باب می‌شد؛ از سوی دیگر باعث شد تا شروع به نوشتن بازی‌های نوجوانی و جوانی کهن‌سالان کنم.

کتاب چگونه و به چه نحوی نوشته شد؟

همان‌طور که گفتم الگوی کتاب را از کتاب استادم گرفتم اطلاعات بیشتر بازی‌ها را از پدر و مادر و اقوام و دوستان می‌گرفتم و آن‌ها را دسته‌بندی (پسرانه و دخترانه) کرده و سعی می‌کردم تا بازی‌های کامل و مفصل را از خرده‌بازی و سرگرمی جدا کنم. آن‌گاه در بخش تعلیقات سروده‌های بازی را توضیح دادم و در پایان واژه‌نامه‌ای اختصاص یافت.

عکس‌هایی که در کتاب استفاده شده از کجا و چه طور تهیه شده؟

البته عکس‌ها در قالب قدیم ولی جوانان امروزی هستند و فضا نیز بیشتر در محله پاقعه و خانه‌های قدیم است. آقای امرالله محمدی عکاس بودند و جناب آقای بیواره کار ظاهر کردن عکس‌ها به شیوه قدیمی را انجام دادند؛ که از این دو بزرگوار ممنونم.

کدام بازی‌ها را خودتان تجربه کردید؟

بیشتر خرده‌بازی‌ها و بعضی دیگر چون «دار تپیا»، «دارکل» و... تجربه بیشتر دهه‌ی شصتی‌ها است.

از کدام خاطره دارید؟
تقریباً از بازی‌های چون «دارتپیا» گرفته تا «دارکل»

و خرده‌بازی که گاه سر می‌شکست و گاه گاهی هم دعوا می‌شد. ولی کلاً صفا و صمیمت خاصی داشت و در هر صورت همه راضی و خشنودبه‌خانه‌برمی‌گشتند.

مشکلات سر راه انتشار کتاب چه بود؟ چه طور حل شد؟

مشکلات همیشه بوده و هست. از مشکلات اقتصادی گرفته تا مسائل دیگر. ولی با توکل به خدا و همکاری دوستان، همیشه مشکلات هم حل می‌شود.

بازخوردهایی که بعد از انتشار کتاب گرفتید چه بود؟ از زمان انتشار تا الآن؟

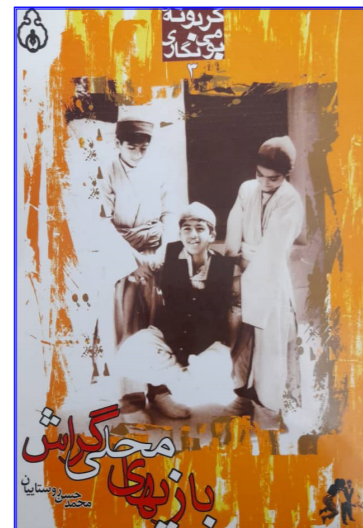
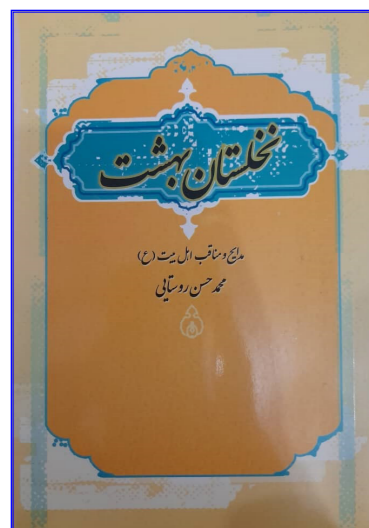
بازخوردها الحمدلله خوب بود. این کتاب در سال ۱۳۸۴ منتشر شد و استاد ارجمندم جناب آقای ناصری یک نسخه را به صدا و سیما شبکه یک فرستاده بودند. که در روز پنجشنبه ۱۷/۳/۸۶ جناب آقای

میلانی و شجاعی‌فرد درباره کتاب بحث می‌کردند. خدا را شکر این کتاب خیلی زود فروش رفت ولی همان‌گونه که گفتم با وجود درخواست‌های مکرر دوستان توان تجدید چاپ برایم مقدور نبود.

آیا کتاب‌هایی از این دست با موضوعات بومی - محلی در دست انتشار دارید؟

به امید خدا و همکاری دوستان فرهنگی در گروه ادبیات فارسی سعی در انتشار کتابی با عنوان «کائت شاو» یعنی همان افسانه‌های گراش هستیم.

عکس جلد کتاب‌های بازی‌های محلی گراش و نخلستان بهشت، نوشته محمدحسن روستایی:



هفت خان خرک‌رنگ

کم‌کم میوه‌های کوچک و سبزرنگی بر شاخه‌های درخت به چشم می‌خورد که این مرحله کیمری نام دارد. این خرماهای کوچک از این جا به بعد باید هفت‌خوانی را پشت سر بگذارند تا به خرمای

«بَس» فسیل» منظره‌ای ست کم و بیش آشنا و خاطره‌انگیز برای ما گراشی‌ها. اگر بگوییم حداقل گوشه‌ای از خاطرات هر جنوبی، یک درخت نخل ایستاده است، بی‌راه نگفته ایم!

نخل، نعمتی ارزشمند است که جنو بی‌ها از تمام اجزای آن استفاده می‌کنند؛ از خرمای آن در مراحل مختلف خاله، خرک، دمبک و رطب گرفته تا پنیرک آن (پیزگ) برای استفاده‌های دارویی و خوراکی. از برگ و شاخه‌های آن (پش) برای ساخت جارو، حصیر، زنبیل و... گرفته تا ساقه آن (مائی) برای ساخت صندلی صحرایی و انداختن توی آب باران‌های چهل‌پسین برای مائی‌سواری!

از ذکر محاسن نخل که بگذریم به قسمت شیرین ماجرا می‌رسیم؛ خرما! در ادامه مراحل رشد و رسیده شدن این میوه ارزشمند را می‌نویسیم و شما خوانندگان گرامی هم خاطره یا خاطراتی که با شنیدن هر کلمه به یادتان می‌آید را در ذهنتان مرور کنید.

در آغاز بهار، درخت نخل شکوفه می‌زند و این شکوفه‌های خوش‌عطر، همان طارونه یا «تاره» هستند. از طارونه عرق‌گیری هم می‌کنند که عرق آن مصرف دارویی و خوراکی دارد. البته ناگفته نماند خود طارونه هم اگر جوان و نوره باشد، خوراکی خوش‌مزه و گران‌قیمتی است!

مرحله بعدی «هوار دادن» درختان نخل است. اگرچه گرده‌افشانی درخت نخل به صورت طبیعی و با باد هم اتفاق می‌افتد اما هوار دادن باعث می‌شود که درخت، ثمر بیشتری داشته باشد. در مرحله بعد،

رسی دارد و به همین دلیل طرفدارهای خاصی هم دارد! اکثر مردم ترجیح می‌دهند خرما را در مراحل بعدی رشد مصرف کنند. در مدت چند هفته کم‌کم رنگ خاله تغییر می‌کند و گوشت آن هم نرم می‌شود و به «خرک» خوشمزه و دوست‌داشتنی تبدیل می‌شود.

عکس: بوستان

خرک با توجه به گونه‌های مختلف خرما، شکل‌های متفاوت و رنگ‌های مختلفی دارد. رفته‌رفته گوشت خرک نرم و نرم‌تر می‌شود و رنگ آن هم تغییر می‌کند و نوعی خرمای زیبا به نام «دُمبک» تشکیل می‌شود. این که می‌گوییم زیبا، واقعا

زیباست! دمبک مرحله‌ای از رشد خرماست که نصف میوه زردرنگ و سفت‌تر و نصف میوه قهوه‌ای و نرم‌تر است و مرحله‌ای بین خرک و رطب است. وقتی تمام قسمت‌های دمبک، نرم و قهوه‌ای‌رنگ شدند، رطب تشکیل



می‌شود. رطب هم با توجه به گونه‌های مختلف ممکن است رنگ‌ها و اشکال مختلفی داشته باشد اما غالباً قهوه‌ای یا قرمز تیره است.

یکی از عجایب درخت نخل این است که در یک درخت، ممکن است میوه‌های مختلف در

مراحل مختلف رشد باشند! یعنی تعدادی از میوه‌ها به شکل خرک، تعدادی به شکل دمبک و تعدادی هم در مرحله رطب باشند. اگر درخت نخل باروری را از نزدیک دیده باشید، حتما متوجه شده‌اید که نحوه قرار گرفتن میوه‌ها به شکل منظم و مجموعه‌ای است. هر درخت نخل از تعداد محدودی «پاگ» تشکیل شده و هر پاگ هم متشکل از چند «لگزه» است. روی هر لگزه، خرماهای زیادی قرار دارد.

اگر به درخت، رسیدگی کامل شده باشد و ثمر خوبی داشته باشد، تعداد زیادی خرما در هر پاگ وجود دارد و ممکن است پاگ به دلیل سنگینی بار بشکند! به همین دلیل در مرحله‌ای به نام «اواس بَرَن» پاگ‌های سنگین را روی شاخه‌های جوانتر درخت نخل (پش) می‌گذارند تا قسمتی از وزن آن را هم پش تحمل کند و مانع از شکسته شدن پاگ شود. بعد از گذشت مدتی، رطب‌ها آبشان را به مرور از دست می‌دهند و چروکیده می‌شوند و در نهایت خرمای رسیده تشکیل می‌شود. خرمای رسیده، شیرین‌ترین و بادوام‌ترین نوع خرماست. این خرما به شکل‌های مختلف نم، دوشابی و... نگهداری می‌شود تا بتوان در درازمدت از آن استفاده کرد. به همین خاطر است که هر موقع از سال که به خانه یک گراشی بروید و از او خرما بخواهید، یا از خرمای دوشابی خمره‌های انباری برایتان می‌آورند، یا از خرمای نمی که در فریزر گذاشته اند! حتی اگر خوش‌شانس باشید ممکن است از رطب و دمبک‌های انبار شده در فریزر هم بهره‌ای داشته باشید!



راضیه سیاح
دانشجو معلم

زن‌های گراشی و تفریحات خرد و کلانِ تابستانی‌شان

فاطمه کمالی

مجتبی بنی‌اسدی

دختری بابازی‌های پسرانه: خرته‌پهلومایه‌بازی

یک روز در هفته خانه‌ی مادر بزرگ، تفریح بزرگ تابستان

تفریحات قدیم، خیلی جذاب‌تر بود

پیچیدن نیِ قلیان، تفریحِ قدیمی شده

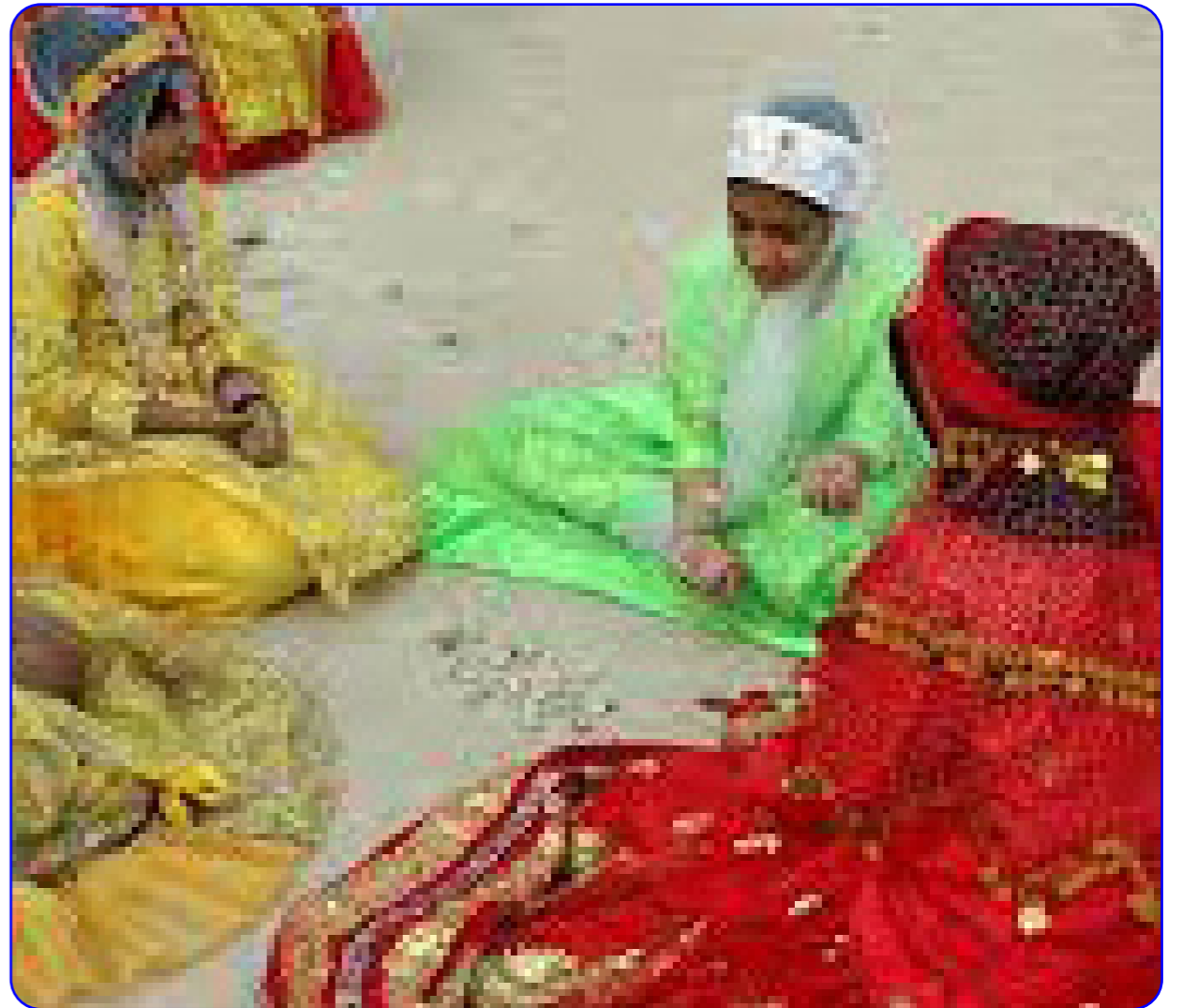
رئخ، کُتر، داژوال و گیشوار طلا

آتاریِ نوبتی، فقط روزهای جمعه

تنها کلاسی که پشیمانم ادامه ندادم، زبان بود

برای یافتن تفریحات زن‌های گراش، تابستان آن‌ها بهترین گزینه است؛ «تابستان چه تفریحاتی داشتید؟» همین یک سؤال می‌تواند پلی به خاطرات گذشته بزند. خاطراتی که گاه با حس نوستالژی همراه است و گاهی هم حسرتی قدیمی را زنده کند و با یک «ای کاش...» همراه است.

سراغ زن‌هایی رفته‌ایم که تابستان کودکی و نوجوانی خود را در گراش گذرانده‌اند. این گزارش کوتاه به دنبال دسته‌بندی زنان گراش بر اساس بازی‌هایشان نیست. صرفاً مرور خاطراتی است از تفریحاتی که شاید این روزها فراموش شده. گفتن این نکته هم خالی از لطف نیست که زن‌هایی که انتخاب شده‌اند به صورت اتفاقی بوده و از سن و تحصیلات و محله‌ی زندگی‌شان گلچینی انجام نشده است.



عکس: حجت عابدی - هفت‌برکه

پیچیدن نیِ قلیان، تفریحِ

قدیمی شده

زن ۵۱ ساله‌ی گراشیمی می‌گوید: «کارهایی که ما در تابستان انجام می‌دادیم، انجام دادن کارهای خانه بود.» او ادامه می‌دهد: «چون خانواده‌ی پرجمعیت بودیم، کهنه‌شوری هم می‌کردیم. بچه هم بزرگ می‌کردیم. و در واقع تفریح خاصی نداشتیم.» اما اوقات بیکاری هم داشتند می‌گوید: «در اوقات بیکاری هم ریگ‌بازی می‌کردیم و طناب‌بازی. دیگر وقتی خیلی بیکار بودیم و بازی هم نمی‌کردیم، نیِ قلیان می‌پیچیدیم.»

رئخ، کُتر، داژوال و گیشوار طلا

زمان که گذشته، پلای تلویزیون هم به تفریحات باز شده خانم ۳۷ ساله‌ی گراشی می‌گوید: «معمولاً صبح تلویزیون می‌دیدیم و با بچه‌ها رئخ یا کُتر بازی می‌کردیم.» اما این تمام بازی‌ها نیست. او به دو بازی جمعی هم اشاره می‌کند و می‌گوید: «اژوال و گیشوار طلا هم دو تا بازی دیگر بود که باید حداقل هفت، هشت نفر جمع می‌شدیم که بازی کنیم.»

اما وقتی باران‌های چهل‌پسین به راه بوده، نگاه به باران هم تفریح محسوب می‌شده. او می‌گوید: «پسین تابستان هم موقع باران چهل‌پسین، فرش و لحاف روی تالار را جمع می‌کردیم و می‌نشستیم و باران را نگاه می‌کردیم. بعد از تمام شدن باران هم، همه چیز را سر جایش می‌انداختیم. این هم یک تفریح ما بود توی تابستان.»

دیگر تفریح‌های تابستانی‌اش در نخلستان‌ها می‌گذشته. او تعریف می‌کند: «خَلالَه جمع کردن هم جزئی از تفریح ما حساب می‌شد که صبح زود می‌رفتیم.» او در پایان اشاره می‌کند به اینکه اگر امروزه زندگی می‌کرد شاید خودش را با گوشی مشغول می‌کرد. او می‌گوید: «هر زمان بستگی به دور و زمانه‌اش فرق می‌کند. احتمالاً اگر الان کودک بودم، مثل بچه‌های الان ما هم با گوشی بازی می‌کردیم.»

آتاریِ نوبتی، فقط روزهای جمعه

خانم ۳۶ ساله‌ی گراشی تعطیلات خودش را با کلاس‌های تابستانه می‌گذرانده. او می‌گوید: «ما تعطیلاتمان را با کلاس‌های تابستانه می‌گذرانیم. و البته با مسافرت.» البته این تمام بازی‌ها نیست. می‌گوید: «برنامه کودکی که ساعت پرواز خاصی پخش می‌شد نگاه می‌کردیم.

البته روزهای جمعه هم به صورت نوبتی، آتاری بازی می‌کردیم.» او در پایان می‌گوید: «الان اگر توی آن سن بودم، فقط کلاس‌ها را نمی‌رفتیم. چون زور کسی می‌رفتیم. کتاب می‌خواندم، مسافرت می‌رفتیم و کلاس زبان.»

تنها کلاسی که پشیمانم ادامه ندادم،

زبان بود

«هیچی»، جوابِ اولی‌ست که در پاسخ سؤال «تابستان چه کار می‌کردید؟» می‌دهد این خانم ۳۲ ساله اما کمی که در خاطراتش ریز می‌شود می‌گوید: «نه موبایل نداشتیم نه صحرایی می‌رفتیم. برعکس الان که دنیا دنیای موبایله آن روزها بیشتر کنار تلویزیون بودیم. ولی الان سالی سی روز هم هم تلویزیون نمی‌بینم.» اما کم‌کم تفریحات بهتر دبختر هم پیدا می‌شوند می‌گوید: «البته آن زمان کلاس‌های کمپیوتر و گل‌سازی هم می‌رفتیم. حتی مدرک هم گرفتیم. ولی پشتکار نداشتیم که بنشینم و ادامه بدهم. الان همه‌چیز را فراموش کرده‌ام.» او یک «ای کاش» به خودش بدهکار است. می‌گوید: «تنها کلاسی که پشیمانم ادامه ندادم توی نوجوانی، زبان بود. اگر ادامه می‌دادم، الان خیلی به درد می‌خورد.»

یک روز در هفته خانه‌ی مادر بزرگ، تفریح

بزرگ تابستان

خانم ۳۲ ساله‌ی گراشی از تفریحات دوره‌ی راهنمایی‌اش می‌گوید: «در دوران راهنمایی تفریح ما در تابستان کلاس‌های تابستانی مسجد بود. بیشتر قرآن و تجوید. یک سال هم کلاس گل‌چینی.» اما به دبیرستان که می‌رسد رنگِ تفریح‌ها عوض می‌شود و می‌گوید: «دوران دبیرستان هم که بزرگ‌تر شدیم که تفریح ما شاید هفته‌ای یک ساعت بازی رایانه بود. یک سال هم کلاس گل‌سازی با قوم رفته‌ام.» اما کار در خانه هم یک گذشتِ زمانی در تابستان محسوب می‌شده. او تعریف می‌کند: «بیشتر روزها برای یاد گرفتن آشپزی به همراه مادر می‌گذشت. هفته‌ای یک بار هم جاروبرقی و تمیز کردن منزل. در کل کمک به مادر در کارهای خانه و مراقبت از خواهر کوچکتر.» او که می‌گوید مسافرت خاصی در تابستان نداشته، به تنها اشتیاقی روزهای بدون مدرسه اشاره می‌کند و می‌گوید: «تنها اشتیاق‌مان توی تابستان که مدرسه نداشتیم، برای رفتن به خانه مادر بزرگ بود. آن هم هفته‌ای یک بار، از صبح تا شب. البته تفریحات ما با بقیه فرق می‌کرد.»

تفریحات قدیم، خیلی جذاب‌تر بود

خانم ۳۱ ساله که می‌گوید در روستا بزرگ شده است، تفریحاتش را در باغ می‌گذرانده. او می‌گوید: «من در روستا بزرگ شدم و تفریح من بیشتر رفتن به باغ پدر بزرگم بود. و کمک در کارهای کشاورزی به پدر و پدر بزرگم. حتی این کمک هم برای من یک تفریح بود.» او در کنار

کار کشاورزی، تفریح کتابخانه‌ای را هم فراموش نمی‌کرده و می‌گوید: «حداقل روز دو در هفته را حتماً به کتابخانه می‌رفتیم.» او با اینکه تفریحات امروزه را جذاب می‌بیند، اما تفریحات قدیمی خودش را بیشتر می‌پسندد. او می‌گوید: «با اینکه الان تفریحات متفاوت و بعضاً جذاب را می‌بینم، ولی برای من تفریحات آن زمان خیلی جذاب‌تر بود. حتماً باز هم همان‌ها را انتخاب می‌کنم.»

دختری با بازی‌های پسرانه: خرته‌پهلوی

و مایه‌بازی

دختر ۲۹ ساله‌ی گراش، بازی‌هایش را پشت سر همدیگر ردیف می‌کند. گرچه بازی‌هایش از تنوع خوبی برخوردار بوده، اما بازی‌های پسرانه هم لابه‌لای آن پیدا می‌شود: «کلاس قرآن، رئخ، کارته بازی، مایه‌بازی، بازی آ آ، گیشوار طلا، اندر اندرونه، خرته‌پهلوی» او که محله‌ی پاقلهه زندگی می‌کرده، می‌گوید برخی از بازی‌های‌شان تا حدود سوم راهنمایی به کلات ختم می‌شده. او ضمن گفتن اینکه «ای کاش به زمان نوجوانی برگردیم»، می‌گوید: «حالا همه موبایل به دست شده‌اند و کسی از خونه بیرون نمی‌رود برای بازی. همه توی لاکِ خودشان هستند.»

اگر نوجوان بودم، کتاب زیاد می‌خواندم

«کلاس زبان، آن هم توی لوق»، یکی از تفریحات خانم ۲۵ ساله‌ی گراشی بوده. او می‌گوید: «در دوران نوجوانی تابستان کلاس زبان می‌رفتیم. کار خاصی نمی‌کردم. آن هم گاهی وقت‌ها نمی‌رفتیم.» او ادامه می‌دهد: «الان اگر نوجوان بودم کتاب زیاد می‌خواندم و فیلم می‌دیدم و برنامه مسافرت می‌ریختم با برویج. زمانی که من نوجوان بودم، نمی‌گذشتند برویم مسافرت. الان دیدها کمی باز شده.»

تابستان‌ها مسافرت بودیم

«سفرهای تابستانی» معمول تفریح‌های تابستان خانم ۲۲ ساله بوده. او می‌گوید: «ما معمولاً تابستان‌ها، مسافرت بودیم.» او که کلاس شنا هم می‌رفته می‌گوید: «ولی اگر دوباره برگردم عقب به غیر از شنا، کلاس‌های خیاطی، آشپزی و شیرینی‌پزی می‌رفتیم.»

اگر بای صحبتِ خانم‌های گراشی که سنی از آن‌ها گذشته بنشینید، به بازی‌ها و تفریح‌هایی بیشتر اشاره می‌کنند که بیرون از خانه و در جمع دوستانه انجام می‌شده. این میل به جمع، موضوعی است که امروزه در کودکان، خصوصاً دهه‌ی نودی به ندرت دیده می‌شود. آیا روزی می‌رسد که دهه‌نودی‌ها حسرت تفریح نکردن توی کوچه را بخورند؟



مصطفی محسن زاده
دانشجو

سفر و تابستان، دو کلمه‌ای هستند که زیاد با هم استفاده می‌شود. تا جایی که برخی سفرها پسوند تابستانی به خود می‌گیرند و گفته می‌شوند: «سفرهای تابستانی». به سراغ یکی از گراشی‌ها رفته‌ایم که سفرهایش زیاد و گاه خاص است. او خودش را اینگونه معرفی می‌کند: «حسین عباسپور هستم. با مدرک لیسانس کامپیوتر و ارشد مدیریت، شاخه منابع انسانی. بنده دارای شغل فناوری اطلاعات و همچنین دارای شش سال سابقه کار به عنوان کارشناس مرکز سوئیچ اداره مخابرات گراش داشته‌ام. ولی با گذر زمان و علاقه‌ی وافر من به طبیعت و گل و گیاه، به ایده‌های طراحی و اجرای باغ و باغچه و لنداسکیپ رو آوردم و الان هم به همین کار مشغولم.»

در جوانی رؤیاهایم را محقق کردم

عباسپور از چرایمی اهل سفر بودنش می‌گوید: «خداوند خودش فرموده سیرو فی الارض (در زمین بگردید) و نشانه‌های خداوند همه جا هست. کافیست کمی آرام‌تر قدم برداریم و اطراف را برانداز کنیم. زمین مثل یک طیفی از رنگ، بازی می‌کند. از جنگل به کوه از کوه به بیابان، از بیابان به دریا.» او ریشه‌ی این علاقه را از نوجوانی می‌داند و می‌گوید: «علاقه من همیشه از تعریف دیگران بود که جایی رفته بودند. از فیلم بود اما تا سن نوجوانی سفر نرفته بودم یا خیلی کم. بعد هم پول کافی نداشتم. تا اینکه با حمایت مادر و سفرهای زیارتی پیم به سفر باز شد. پدرم از تنهایی سفر کردن یا سفر با دوستان حمایت می‌کرد



عکس «حسین عباسپور - هفت‌بر که

گراشی‌ها سنتی سفر می‌کنند حسین عباسپور:

گفت‌وگو با حسین عباسپور؛ سفر بازی که یاد گرفته ارزان سفر کند

حقیقتاً رقابت تبلیغاتی بالا بود و من هیچ هزینه‌ای نداشتم تا دیده شوم. همین شد به دیگر دوستان گفتم کمک‌تان می‌کنم.» او ادامه می‌دهد: «گراش را فقط شهرهای اطراف می‌شناسند و تا شیراز یا نهایتاً استان فارس و خود هرمزگان. گراش به بقیه جاهای کشور معرفی نشده. نه در اینترنت فعالیت خوبی شده و نه در عمل. تنها داشتن علاقه به شهرمان کافی نیست. برنامه‌ریزی و اجرای آن مهم‌تر است.»

گراشی‌ها سنتی سفر می‌کنند

حسین عباسپور در خصوص چگونگی سفر گراشی‌ها می‌گوید: «گراشی‌ها به نظرم سنتی سفر می‌کنند. یعنی مثلاً رفتن مشهد که توی مسیر یک جا بنشینند، نهار بخورند و بعد شهرهای شمالی را کمی تفریح کنند و برگردند. سفر رفتن به یک شهر برای آبشار و برگشتن به شهر خودمان عمق سفر نیست. باید ریز به ریز گشت. البته یکی دو نفر از گراش می‌شناسم بگ‌پکر هستند و با یک کوله‌پشتی سفرشان را عالی انجام می‌دهند، با پست‌های زیبای اینستاگرامی.» او ادامه می‌دهد: «اگر گراش نبودم دوست داشتم از شهر بی‌آب و علف بیایم گراش را بینم که جایی هست که چند تا درخت دارد و پارک و نامش گراش هست. هنوز اماکن تاریخی رونق ندارد متأسفانه.»

پایان و تشکر از پرداختن به امر پول‌ساز

او در پایان، بین شهرهای استان فارس، شیراز را بهترین می‌داند. عباسپور می‌گوید: «بین شهرهای استان فارس، شیراز بهترین هست. خیلی جای دیدنی دارد. و اما در کشور، لرستان، کردستان، کرمانشاه و مازندران را پیشنهاد می‌کنم. در نهایت ممنونم که به این امر مهم و پول‌ساز پرداخته‌اید و ایده این را داشتید بگردید دنبال کسی که این مسیر را رفته. انتظار من اینست جوان‌های بیشتری تشویق بشوند و سفرنامه‌های خودشان رو به اشتراک بگذارند. خیلی گراشی‌ها هستند خارج کشور که تجربه‌های عالی دارند. استفاده کنید و نشر بدهید. موفق باشید.»

خرم‌آباد و استان لرستان
بی‌نظیر است.»

گراش، شهر گردشگرپذیر

حسین عباسپور که در انتخابات شورای ششم نیز کاندیدا شده بود در خصوص گردشگرپذیری بودن گراش می‌گوید: «و اما گراش بسیار استعداد خوبی دارد که گردشگرپذیر باشد. من برنامه‌های خوبی داشتم که گراش را به تمام معنا شهر توریستی و تجاری کنم. اما برای قوی بودن در این کار زیرساخت‌های خاص خودش می‌خواهد. البته در ایران زیاد قوی کار نشده اما شهر خودمان چون کوچک است می‌شود برنامه‌های خوبی اجرا کرد. کاندیدای شورا شدم که کمی شرایط را سامان بدهم و بازارچه‌ها راه بیفتد اما

از ارمنستان و ترکیه تا کشورهای عربی

عباسپور از کشورهای عربی که سفر کرده می‌گوید: «من کشورهای ارمنستان، ترکیه، عربستان، سوریه، لبنان، عراق، امارات متحده و تمام استان‌های کشورمان را با موتور سیکلت سفر کرده‌ام. آن هم با دوست خوبم حاج عباس پرهیزگار. اروپا و کانادا مقصد بعدی است ان شاءالله.» اما ادامه می‌دهد: «من یزد را زندگی کرده‌ام. اما بهترین شهر را نمی‌شود به راحتی گفت. چون بعضی شهرها تاریخی و باستانی هستند و علاقمندان خودش را دارد. و بعضی شهرها طبیعت بی‌نظیری دارند، شهرهای ساحلی، تجارت پیشه و اماکن خرید و رستوران‌های باکیفیتی دارند. ولی چون خودم عاشق طبیعت هستم

لازم می‌داند: «همانطور که گفتم سفر کردن را حرفه‌ای یاد بگیرید. قبل از مسافرت از اینترنت اماکن گردشگری و توریستی و تاریخی را یادداشت کنید. الان نرم‌افزارهای زیادی است که استفاده می‌شود. بعضی‌ها جای خواب و خوراک رایگان هم می‌دهند. چون خودشان هم گردشگر هستند و حمایت می‌کنند. دوجرخه‌سواران از این گزینه بسیار استفاده می‌کنند. با اپلیکیشن (برنامه‌های کاربردی) اتاق‌های ارزان در کشورهای دیگر رزرو می‌کنند، پروازهای لحظه آخری رزرو می‌کنند و خیلی چیزهای دیگر. با نرم‌افزارها، نقشه‌ی راه‌ها و مدت زمان رسیدن را می‌شود تعیین کرد.»

آنگاه در جوانی رویاهایم را محقق کردم.»

یاد گرفتم ارزان سفر کنم

«یاد گرفتم سفر را باید ارزان انجام داد.» شاید این جمله‌ی حسین عباسپور، یعنی سفر ارزان، کلیدواژه‌ی این گفت‌وگو باشد. او ادامه می‌دهد: «با سفرهای گران‌قیمت راه به جایی نمی‌برید. در سفرهای گران، نهایتاً یک یا دو تا شهر بتوانید سفر کنید. چون به زودی مجبور به بازگشت می‌شوید.» او می‌گوید به چند دلیل مسافرت بروید: «یکی اینکه روحیه شما تجدید می‌شود. دوم اینکه از امورات روزمره فاصله می‌گیرید و یک شوک نموداری در بدن ایجاد می‌شود تا از یک نواختی خارج شوید.» او یادداشت‌برداری قبل از سفر را

به عقب بر نمی گردیم!



علی محمدی
پشت کنکوری

پنج درجه‌ای دمای کل کره زمین می‌شود! هعی... چه می‌شود گفت؟ باید تحمل کرد! امان از این روزگار تلخ بدکردار! که هر دم، ما را به بلایی دچار می‌کند! جعبه دستمال کاغذی معروف ما کجاست؟ قرص و آب را هم فراموش نکنید! من را به تخت بیماری بسپارید و رهایم کنید! دوی درد من بادبزنی‌های قدیمی‌گراش است! همان‌هایی که نه من و نه بقیه و نه حتی خود سازندگان نمی‌دانند که رنگ‌آمیزی بادبزنی‌ها چه تفسیری دارد! اما سردبیر می‌خواهد فلسفه رنگ‌آمیزی آن را کشف کنم! می‌بینید؟ بنده حتی از بادبزنی هم شانس نیآورده‌ام! باور نمی‌کنید که از هر که پرسیدم تنها چیزی که می‌گفت این بود: «از پیرزن‌ها باید پرسید، ما نمی‌دانیم!» خب من نمی‌دانم این پیرزن‌های قدیمی و همه چیز بلد باید از کجا پیدا کنم؟ کجایند آن پیرزن‌های بی‌ادعا؟ زیر گل! آه! اعصابم را به هم ریخته‌اند! خلاصه اینکه اگر یک بادبزنی قدیمی و خیس دارید که هیچ و دنیا به کام‌تان است! اگر هم نه که مثل من و حسن روحانی منتظر باشید عقب از عقب، به شما برگردد! تا شما باشید با وعده سر خرمن، جوگیر نشوید و ملتی را به فتنای عظمی ندهید! زین پس یادداشت‌های طنز را بیشتر می‌کنیم و کمی بوی قورمه سبزی به آن اضافه می‌کنیم! باشد که رستگار شوید! این بود انشای من! عه بازم نشد که... چیز بود... این بود یادداشت من!

گرما، هزار بار تأکید کردم و گوشزد کردم به وزیر نیرو که با قطع کردن برق در این شرایط، مردم را زابراه می‌کنید! گوش نکردند! نتیجه‌ی این گوش نکردن‌ها را هم که می‌بینید! تا دو سه کلمه ریتم‌دار می‌بینید، سریع دور برمی‌دارید! بچه‌های مردم از دست رفتند! نمی‌گذارید من نویسنده بدبخت، دو کلمه حرف بزنم! بله! عرض می‌کردم. این عقب است که به ما برمی‌گردد! حالا این عقب اینقدر به من برگشته که الان در دوره صدر انقلاب با شهید رجایی و بهشتی و مطهری نون پنیر چایی می‌زنیم بر بدن! جای‌تان خالی! ولی متأسفانه اینجا هم تابستان است! این هم از شانس ما! خب کمی بیشتر به عقب می‌روییم! سردبیر را می‌بینم که در دوره شاه محمود غزنوی سیر می‌کند و دست‌نور نوشتن کتاب می‌دهد! باز هم عقب‌تر می‌روییم! خب انگار خیلی زیاد عقب رفتیم! اینجا بابایمان هم احساس می‌کند در عصر یخبندان زندگی می‌کند و قطع به یقین، به همین دلیل هم همیشه کولر را خاموش می‌کند! چون اعتقاد دارد یک عدد کولر بیست و چهار هزار پاناسونیک خانگی ما، باعث کاهش

با سلام و درودی دوباره در خدمت شما شنوندگان... عه! بینندگان... چیز... عه... یک کمک بکنید، الان می‌گوییم. گیرندگان؟ مگر یارانه‌ها را ریخته‌اند؟ دوندگان؟ نه ممنون. جویندگان؟ طلا؟ اثر لئو تولستوی؟ نخواستیم بابا! نمی‌خواهد چیزی بگوید! خودم یادام آمد. در خدمت خوانندگان گرامی هستیم. همین ابتدا به ساکن هم عرض کنم که اینبار واقعا مصاحبه‌ای در کار نیست و به یک یادداشت بسنده می‌کنم. ولی در انتها به متحرک هم‌هی شما را زخمی خواهم کرد! این خط، این نشان!

در رابطه با موضوع این‌دفعه، سردبیر، با یک حرکت رونالدینیویسی، انتخاب موضوع را بر عهده بنده گذاشت. بنده هم از خدا خواسته موضوع قطعی برق را مطرح کردم. سردبیر کمی بعد گفت: «خب ربطش به موضوع تابستان چیه؟» و در واقع منظورشان این بود که: «این دیگه چه سمی هست؟» ما هم وقتی بیان کردیم که قضیه قطعی برق اصلش به گرمای تابستان ربط دارد، گفت بسیار خب. چند قانون هم این‌بار درخواست کرد، که به خیال همیشه خودش، من رعایت می‌کنم! زرشکا! زهی خیال باطل! خب بهتر است که مطلب را شروع کنیم!

با توجه به سخن گهربار جناب حسن روحانی، که می‌فرماید: «ما به عقب بر نمی‌گردیمم!»، بایستی بنده با تمام زور و توانم عرض کنم که ایشان اگر یک حرف درست زده باشند، همین است! بله! ما به عقب بر نمی‌گردیم، بلکه این عقب است که به ما برمی‌گردد! تکبیرا سس ماسیتا! هار اسپادارین! خاب کاسم! اصلا هرچه دارید و ندارید، بپوشید و برقص... خودتان را کنترل کنید! منظورم این است هرچه می‌خواهید پخش کنید که جمله واقعا کمرشکنی بود! الان یک‌یک‌تان بسان خری که به دشتی پر علف رسیده باشد، دارید جفتک پرانی می‌کنید! در این ظل

یک واقعیت تلخ جامعه زنان گراش؛ گم شدن در سیر روزمرگی

ام‌البین حامل
دانش‌آموخته‌ی روانشناسی



ستون روان
یادداشت

عکس: آرکا

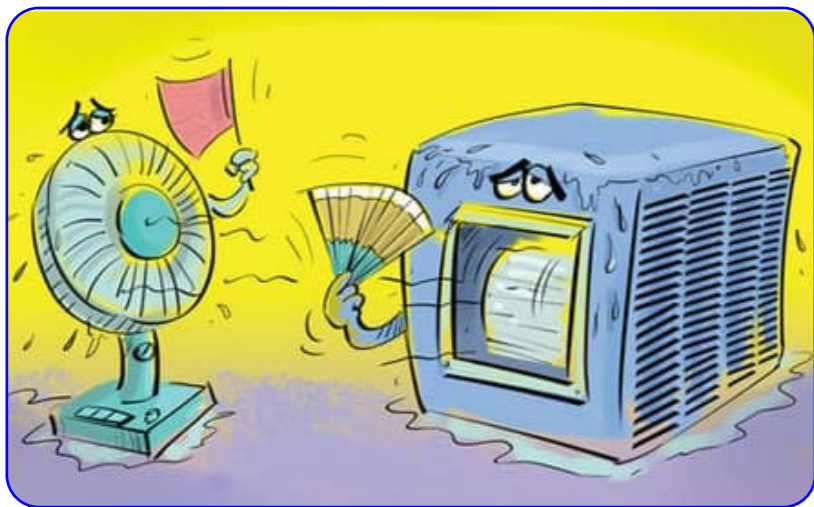
روایتِ هویتِ زنانه توان خود را برای خودمراقبتی به رسیدگی صرفِ غذای بدن و جسم خود و دوره‌می‌های بی‌هدف زنانه که نمود بارزی از رفتارهای اجتنابی زمینه‌ساز اضطراب و افسردگی است، تنزل دهد، چگونه می‌تواند به هویت زنانه دست یابد و با صرف زمان ارزشمندی برای خود به اعماق درونش سفر کند، معدن درون خود را حفر کند و بخش‌هایی از وجود خود را باز پس بگیرد و به درک درستی از مفهوم زندگی برسد؟

مراد سخنم از خلق هویت زنانه، مولد بودن است و نه صرفاً مولد بودن تولیدمثلی، بلکه رشد و توسعه فردی در زمینه‌های مختلف هنری، ورزشی، پیشرفت مادی یا معنوی و حتی خلاقیت در سبک مهارت‌های ارتباطی و فرزندپروری و رهایی یافتن از تله قربانی بودن است. صحبت سر این است که تمام این‌ها می‌تواند اندیشه‌ی یک زن را فارغ از گراشی بودن یا نبودن، جوان یا سالمند بودن، فقیر یا غنی بودن، به خلق هویت برساند و از منجلاط روزمرگی برهاند. نکته جالب و شاید غم‌انگیز

فصل تابستان با فراغت عجین شده است و یکی از دغدغه‌های اصلی زنان در نقش مادر این است که «قرار است فرزندانم تابستان را که فراغتی برای مهارت‌آموزی است، چگونه بگذرانند؟» چیزی که بخشی از واقعیت تلخ جامعه شهری گراش است به هیبوط رفتن هویت زنانه، خلأ هدفمندی و معنای زندگی، مقدس دانستن مفهوم رنج در زندگی و مفقود شدن در سیر روزمرگی است.

موجی که به شدت به چشم می‌خورد و می‌تواند یک زنگ خطر برای هویت زنانه باشد این است که غالباً تمام دغدغه و هم‌وغم یک زن در نقش مادر برای فصل تابستان، در برنامه‌ریزی کلاس‌های مختلف برای فرزندانش خلاصه می‌شود و به نظر می‌رسد مادر، نقش خود را نادیده می‌گیرد.

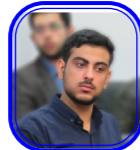
سؤال اینجاست که زنی که تمام فراغت تابستانه و یا نه تنها تابستان، که تمام روزها و ماه‌های هر فصل زندگی‌اش را منحصر به رسیدگی به فعالیت‌ها و مسئولیت‌های روزانه و غرق در روزمرگی کند و در



مافیابازان گراش از بازی مافیا می گویند

مافیابازهای گراش:

مافیا چیزی بیشتر از یک سرگرمی است



محمدامین نورانی
دانشجو

مافیا به مثابه یک

زندگی

سینا سرخی عقیده دارد معایب بازی مافیا بستگی به نگاه افراد به این بازی دارد. او این بازی را به زندگی تشبیه می‌کند و می‌گوید: «این بازی ممکن است معایبی داشته باشد اما می‌توانی از آنها در جهت درست استفاده کنی. در واقع بازی مافیا شبیه زندگی است که می‌توانی در آن خیلی از ویژگی‌ها را در خودت تقویت کنی و بسیاری از افراد را در آن بشناسی.» قاسم جنگجو نیز در مورد ایجاد حس بی‌اعتمادی به سبب انجام این بازی می‌گوید: «ما باید شخصیت درون بازی بازیکن‌ها را با شخصیت بیرون از بازی آنها تفکیک کنیم. گاهی اوقات بازیکن‌ها برای ماندن در جریان بازی مجبورند دروغ بگویند و این فقط مربوط به شخصیت خود بازی است در حالی که آنها در بیرون از بازی اصلاً چنین شخصیتی را ندارند و دروغ نمی‌گویند. از طرفی دیگر همه بازیکن‌ها می‌دانند هر شخصی در بازی ممکن است دروغ بگوید و آن را جزئی از بازی می‌دانند. بازی مافیا شبیه زندگی است و می‌دانیم خیلی‌ها در اطراف ما هستند که ممکن است همیشه راستش را نگویند و ما باید حواسمان باشد. در واقع بازی مافیا قدرت تشخیص راست و دروغ را در افراد بالا می‌برد. یکی از معایبش این است که خیلی‌ها در مواقع بازی مخصوصاً در کافی‌شاپ‌ها، سیگار و قلیان می‌کشند که البته در گروه ما این موارد ممنوع است. و از دیگر معایبش طولانی شدن بازی تا نصف شب است.»

تقویت قدرت استدلال، نقطه قوت مافیا است

البته این بازی در کنار معایبی که ذکر شد مزایایی نیز دارد. مرتضی آشفته یکی

پرسیده‌اند. مهران شیرشمسی می‌گوید: «یکی از نقاط ضعفها و عیب‌های بازی همین دروغ گفتن است. به طوری که بعضی اوقات برای ماندن در بازی مجبوری دروغ بگویی و به قول بعضی‌ها زرتنگ بازی در بیآوری، برای همین من توصیه نمی‌کنم که در جمع‌های خانوادگی این بازی را انجام دهید. یکی دیگر از عیب‌های این بازی نیز زمان‌بر بودن آن است.» حسین ابراهیمی اما می‌گوید: «من این عیب را برای بازی مافیا درست نمی‌دانم و با آن موافق نیستم. چرا که این بازی آنقدر که به شما کمک می‌کند که افراد دروغگو را بشناسی خودت را دروغگو نمی‌کند.» او نیز البته همانند بقیه مافیابازان یک عیب بزرگ این بازی را زمان‌بر بودن آن می‌داند.



عکس: مجید افشار

سوال کردیم تا تجربه و نظر خودشان را با ما در میان بگذارند. شاید یکی از سوالاتی که مردم همیشه در ذهن خود دارند و ممکن است آن را به عنوان عیب این بازی در نظر بگیرند ترویج دروغگویی و بی‌اعتمادی نسبت به بقیه است. این سوالی است که اکثر مافیابازان قبل از شروع بازی به صورت حرفه‌ای حداقل یک بار از خود

دروغ؛ علامت سؤال بزرگ مافیا

بازی مافیا نیز مانند هر بازی دیگر مزایا و معایبی دارد و با بررسی آنها می‌توان دریافت که یک بازی ارزش سرگرم شدن با آن را دارد یا خیر. به همین سبب در ادامه مصاحبه از مافیابازان در مورد مزایا و معایب بازی مافیا

مثال برای یک بازی ۱۵ تا ۲۰ نفره مدت زمان بازی حداکثر دو ساعت و نیم و برای زمانی که تعداد بازیکنان بیشتر از ۲۰ نفر شود ممکن است بازی تا چهار ساعت هم طول بکشد. البته مدت زمان این بازی به سطح بازیکنان و سناریو بازی هم بستگی دارد. قاسم جنگجو یکی دیگر از مافیابازان و عضو گروه «مافیابازان»

بند هفت» و «اچم مافیا» در این مورد می‌گوید: «وقتی تعداد بازیکنان زیاد می‌شود و یک سناریو مشخص مثلاً سناریو گرگ یا هزارچهره بازی می‌شود ممکن است بازی تا سه ساعت هم طول بکشد اما در حالت عادی و در یک بازی دوستانه حداکثر دو ساعت بازی می‌شود که معمولاً در هر شبی که بازی می‌کنیم دو یا سه دور بازی می‌شود انجام داد.»

اگر شما کمی با فضای مجازی آشنا باشید یا سری به شبکه سلامت زده باشید حتماً حداقل یکبار نام بازی «مافیا» به گوشتان خورده است. بازی‌ای گفت‌وگو محور با حضور اکثریت ناآگاه با عنوان شهروند و اقلیت آگاه با عنوان مافیا. تقریباً یک سالی می‌شود که مافیا در گراش سر و صدا به پا کرده و ردپایش در بسیاری از جمع‌های دوستانه و خانوادگی دیده می‌شود. به طوری که بسیاری از تفریحات و سرگرمی‌های مجالس جای خودشان را به این بازی داده‌اند. گسترده شدن این بازی در گراش سبب شد به سراغ چندین نفر از مافیابازان شهر برویم و در مورد این بازی با آنها گپ و گفتی داشته باشیم.

شروع مافیا در گراش با «اچم مافیا»

اولین گروهی که بازی مافیا را به صورت رسمی در گراش شروع کرد گروه «اچم مافیا» بود که از خرداد ۱۳۹۹ به صورت رسمی کار خود را شروع کرد و چندین رویداد (ایونت) را در کافه‌های سطح شهر برگزار کرد. پس از آن با آشنا شدن بیشتر مردم با این بازی، گروه‌های دوستانه دیگری همچون «مافیا تایم»، «مافیابازان بند هفت» و «اچم مافیا پلاس» و چند گروه دیگر که اسمی ندارند نیز شکل گرفت که البته به علت دوستانه بودن، هیچ رویداد عمومی‌ای برگزار نکردند. اگرچه در جمع‌های خانوادگی این بازی با حضور بانوان نیز انجام می‌شود اما تا به حال هیچکدام از رویدادهای عمومی‌ای برگزار شده مختلط نبوده و فقط با حضور آقایان بوده است. مکان این بازی نیز معمولاً در کافه یا در باغ و صحرایها است.

زمان هر بازی در گروهی سناریویی بازی است

مهران شیرشمسی یکی از مؤسسان گروه اچم مافیا در مورد مدت زمان هر بازی می‌گوید: «مدت زمان هر بازی به تعداد بازیکنان آن بستگی دارد. برای

زندگی یاد گرفتنی است معرفی دو مجموعه کتاب پیرامون ازدواج



محمد دانشپور
طلبه

مفید با بهره‌گیری از احادیث و کلام اهل بیت علیهم‌السلام در موضوعات پیش‌رو به فهم صحیح مطالب کمک می‌کنند. جمع بندی مطالب و نگارش صحیح در این مجموعه در رسیدن به هدف، شیوایی متن را بیشتر کرده است. خواندن این مجموعه را به زوج‌های جوان و خانواده‌های که در زندگی مشترک دچار تلاطم هستند، پیشنهاد می‌کنم. این مجموعه در چهار جلد به تحریر در آمده است.



لب همسفران نشاند. مجموعه کتاب «نیمه دیگر» اولین نوشته‌ای بود که با قلم شیوای جناب آقای حجت الاسلام والمسلمین «محسن عباسی ولدی»، آشنا شدم. این مجموعه کتاب را یکی از رفقای هیئتی به بنده هدیه دادند. این مجموعه شامل دو جلد کتاب است. که با خواندن این کتاب‌ها به نکات مهمی رسیدم. زمانی که شخص در دوراهی‌های تشکیل زندگی مشترک می‌ماند، این مجموعه می‌تواند کمک‌حال فرد باشد، و حتی در مورد معضلات پیش روی یک شخص که قصد ازدواج دارد از جمله مسکن نداشتن، اشتغال به تحصیل و... که از سوالات مخاطبین در این کتاب آمده به خوبی به آن پاسخ داده شده است و راهنمای خوبی برای شناخت ملاک‌های یک ازدواج موفق و عبور از این معضلات است. مجموعه کتاب «تا ساحل آرامش» بایدها و نبایدهای یک زندگی مشترک را به خوبی بیان می‌کند. مسیری که پیچ‌وخم‌های اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی دارد، با مدارا کردن و مهارت‌های به‌هنگام می‌توان آن را پشت سر گذارند. این مطالب

نمی‌دانم تا کنون نوشته‌هایی در مورد زندگی مشترک مطالعه داشته‌اید یا نه. بنده می‌خواهم از دو مجموعه کتاب بگویم که هر دو این مجموعه، مهارت‌های لازم برای یک زندگی مشترک را به خوبی بیان می‌کنند. عده‌ای از جوانان زندگی مشترک را خیلی ساده می‌بینند و خودشان را به یک‌باره دل به دریای طوفانی و خروشان زندگی می‌زنند و ساده و بی‌خیال از آن می‌گذرند، و گاهی در این امواج دچار سانحه می‌شوند. اما عده‌ای دیگر از همان ابتدا و حتی قبل از شروع یک زندگی مشترک به دنبال شناخت خود هستند تا بتوانند با درکی صحیح وارد این عرصه بشوند و بتوانند با به کارگیری مهارت‌های مناسب از این امواج طوفانی عبور کنند و به ساحل آرامش برسند به گونه‌ای که کشتی مشترک خود را سالم به نسل‌های بعد خود برسانند. زندگی یادگرفتنی است، زندگی را یاد بگیریم. پس نباید از این لازمه‌ها و مهارت‌ها غافل بود بلکه باید بادیان‌های مدارا را بالا کشید تا لبخند شادی بر

اخلاقی است حتی اگر توانایی دروغ گفتن هم داشته باشد، دروغ نمی‌گوید.

مافیا، بیش از یک سرگرمی اگرچه سعی کردیم در این مصاحبه اطلاعات کاملی از جنبه‌های مختلف بازی گردآوری کنیم اما قطعاً مزایا و معایب ذکر شده تمام مزایا و معایب بازی نیست و هر فردی از دیدگاه خودش و به سبب تاثیر این بازی بر زندگی خودش ممکن است معایب و مزایای مختلفی را برشمرد. با این حال اغلب بازیکنان این بازی عقیده دارند این بازی چیزی بیشتر از یک سرگرمی است و مزایای بیشتری دارد، هرچند نباید از معایب آن نیز غافل شد. این بازی که تا کنون توانسته در بسیاری از محافل دوستانه جا باز کند و بسیاری از مردم را از تفریحات ناسالم دور کند، با حمایت گروه‌های فرهنگی و مردمی و با سعی بر کاهش معایب آن می‌تواند به یکی از تفریحات هیجان‌انگیز و سالم جامعه تبدیل شود.

از آن است و به واسطه حرکات بدن افراد می‌تواند بازی را جلو ببرد. این بازی در زمینه کنترل هیجان و خشم نیز می‌تواند کمک کند. از طرفی چون بازیکنان باید سخنان ضد و نقیض افراد دیگر را بفهمند، استمرار این بازی توانایی تشخیص مغلطه و سفسطه را نیز در بازیکنان افزایش می‌دهد. او توانایی دروغ گفتن را یکی از معایب این بازی می‌داند و در این مورد می‌گوید: «کسانی که هیچ‌وقت بلد نبودند دروغ بگویند ممکن است با این بازی یاد بگیرند و یا توانایی مغلطه و سفسطه کردنشان بالاتر برود. البته این معایب در مقابل مزایای زیادی که دارد خیلی به چشم نمی‌آید و می‌توان از نقاط مثبت این بازی بیشتر استفاده کرد.» البته او ترویج دروغ‌گویی و حس بی‌اعتمادی را از معایب بازی نمی‌داند و عقیده دارد دروغ گفتن قبل از اینکه نیاز به توانایی داشته باشد به عقیده و باور اشخاص ربط دارد و هر کس که اعتقاد دارد دروغ‌گویی یک کار غیر

دیگر از بازیکنان مافیا در این مورد می‌گوید: «چون در بسیاری از مواقع در این بازی دفاع کنند باعث می‌شود قدرت تکلم افراد بالا برود. از طرفی در آخر بازی بازیکنان بازی خود و بقیه را تجزیه و تحلیل می‌کنند که این خود باعث می‌شود نقاط ضعف و قوت خود را پیدا کنند.» حمید محمودزاده فارغ‌التحصیل رشته روانشناسی، این بازی را از بعد روانشناسی مورد بررسی قرار داده و می‌گوید: «یکی از مزایای این بازی تقویت قدرت استدلال و قدرت اقناع جمعی است چرا که این کار نیاز به تمرین و بازخورد دارد و بازی مافیا می‌تواند این زمینه را برای افراد مهیا کند. مزیت دیگر آن تقویت حافظه و تمرکز است. در این بازی شما باید صحبت همه بازیکنان را بشنوی و به حافظه بسپاری و در موقع نیاز با تمرکز کردن، صحبت‌های ضد و نقیض را تشخیص دهی و در زمان خودت آنها را استفاده می‌کنی. مزیت بعدی شناخت زبان بدن و استفاده



عکس: مجید افشار

«دلوم نگرَتای» و خاطراتی که زنده شد

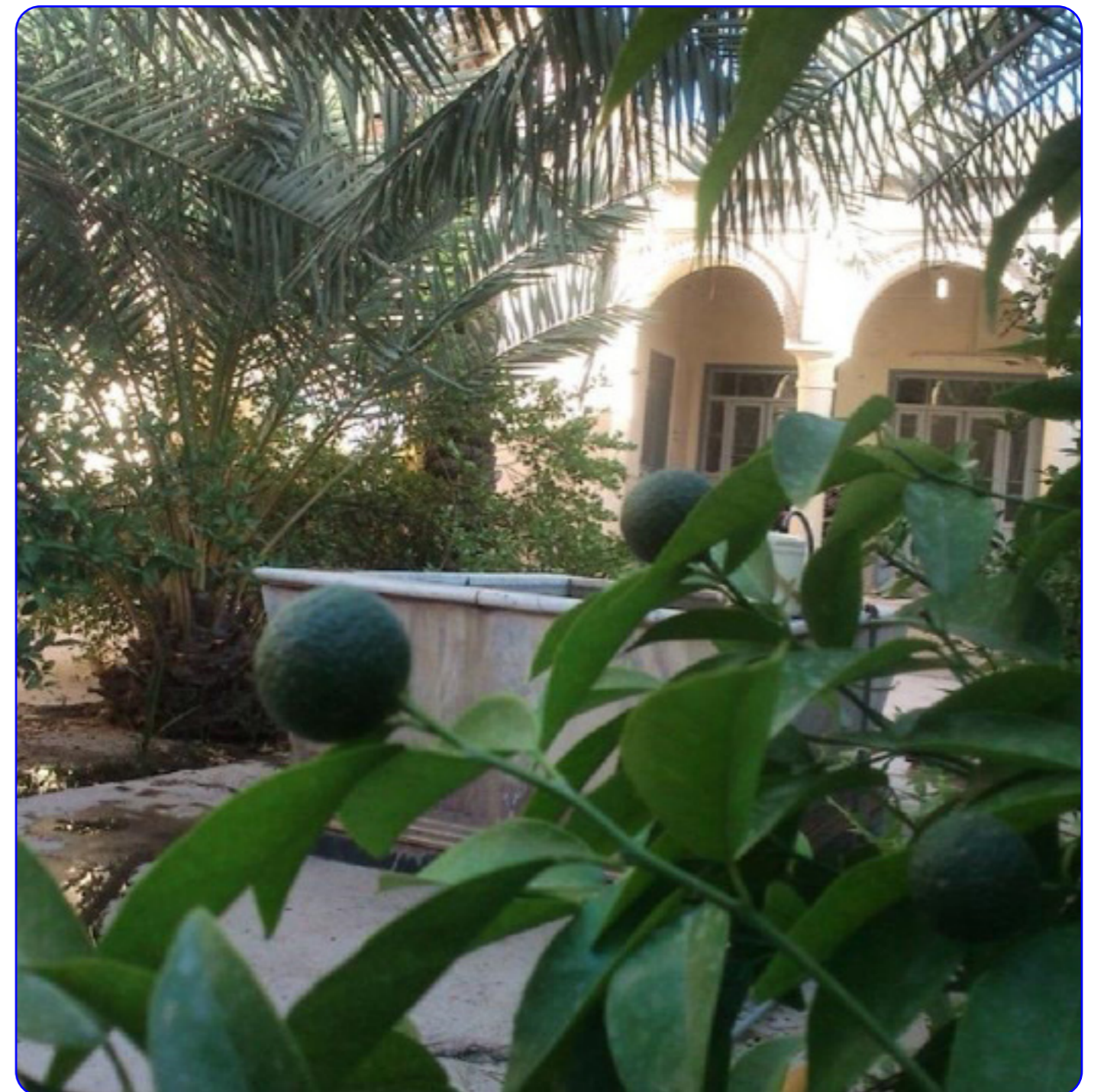
هندوانه‌های ریز و درشت توی حوض چشم‌مان را گرفته بود....



مهدی یحیایی
انجمن داستان‌گراش

عکس: مهدی یحیایی

روایت مهدی یحیایی را در صفحه بعد بخوانید:



دخترم عصبانی شد و داد زد: «دلوم نگرَتای. همه‌ش نشستیم خونه خونه خونه... اصلا بذار کرونا بگیریم بمیریم. دلوم نگرَتای.» دوران کودکی خودم برایم تداعی شد. انگار «دلوم نگرَتای» ژنتیکی در خانواده ما، نسل به نسل منتقل شده است. شاید بتوان اینگونه آن را معنی کنیم. حوصله سر رفتن کودک، همراه با بی‌قراری و لجبازی و بهانه‌گیری و میل به شیطنت. اواخر دهه شصت بود. تابستان‌ها با تعطیلی مدارس و گرمای هوا، کمتر کودکی را پیدا می‌کردی که نق نزد و نگوید «دلوم نگرَتای». خصوصا از ظهر یعنی بعد نهار تا عصر. چرا که بزرگترها بعد از صرف نهار و خسته از کار و بار و برای فرار از گرمای هوا به اتاقی رفته و در پناه کولر آبی یا پنکه به خواب می‌رفتند. و در جواب «دلوم نگرَتای» ما هم می‌گفتند: «تو هم بیا بخواب». و برای منی که با خواب بعد از ظهر بیگانه بوده و هستم چه جواب باطلی می‌توانست باشد. خواب والدین همان و رفتن به کوچه همان. شدت «دلوم نگرَتایی» آنقدر بود که تحمل آفتاب سوزان و گرمای خرک‌رنگ را به مراتب آسان‌تر از حضور در چهار دیواری زندان‌وار خانه‌ها می‌نمود.

آن موقع‌ها خبری از بازی‌های کامپیوتری و تبلت و موبایل و شبکه پویا و... نبود. دلخوشی ما کوچه بود. خانه مادربزرگ پدری در سمت چپ و خانه مادربزرگ مادری در سمت راست خانه ما قرار داشت و هر دو خانه بزرگ و حیاطدار با درختان متعدد

و کلا با صفا بود. منتهی آن چیزی که من را بیشتر به سمت خودش جلب می‌کرد. حوض قشنگ، بزرگ و پر از آبی بود که در وسط هر دو خانه قرار داشت. البته خانه خود ما هم حوض داشت که با توجه به سابقه آب‌تنی پر سر و صدای من و برادرانم ترجیح داده شده بود خالی بماند. آب تمیز و تقریبا خنک حوض خانه مادربزرگ‌ها و سوسه‌انگیز بود. ولی همه بچه‌ها می‌دانستند که شلوغ‌بازی در ساعات استراحت خط قرمز است که عبور از آن مساوی با نفرین و دشنام و گاهی هم برخورد فیزیکی است. بعضی روزهای تابستان هم پسر عموها و پسرخاله‌ها و بقیه بچه‌های فامیل به خاطر همین درد مشترک از خانه فرار کرده و به کوچه ما که حکم مرکز تجمع داشت می‌آمدند. چه لذتی داشت وقتی جمع‌مان جمع می‌شد. آن روزها رسم نبود که در خانه‌ها را ببندند. حتی ظهر گرما هم لای در خانه‌های قدیمی کمی باز بود. ما بچه‌ها به خانه مادربزرگ‌ها سرک می‌کشیدیم. به جز صدای تق تق کولر آبی که انگار تسمه آن شل شده بود هیچ صدایی شنیده نمی‌شد. سکوتی بود که انگار هیچ آدمی زادی در آنجا زندگی نمی‌کند. پاورچین پاورچین داخل خانه می‌شدیم. از کلمن یا کوزه سفالی آبی می‌خوردیم و سری به یخچال‌هایشان هم می‌زدیم و اگر چیز قابل خوردنی پیدا می‌شد برداشته و به کوچه برمی‌گشتیم

در باغ روبروی خانه ما، زیر یک درخت کنار تنومند جمع شده و بحث‌های کودکانه و شیرینی می‌کردیم که اکثرا

آمیخته به تخیلات بود. آنقدر به ما خوش می‌گذشت که گرمای هوا و حتی سوزش پوست عرق‌سوزمان را احساس نمی‌کردیم. در آخر معمولا بحث‌ها به خالی‌بندی و شرط‌بندی ختم می‌شد. یادم نمی‌رود یک‌بار سر همین بحث‌های کودکانه بود که تصمیم گرفتم از این سر تا آن سر برکه حاج‌ابوالحسن که بزرگترین برکه در مجموعه هفت برکه است شنا کنم. عظمت برکه و سقف‌دار بودن آن باعث شده بود فضای داخل تاریک و خنک باشد. تا وسط آن که شنا کرده بودم که ناگهان از شدت ترس دلم لرزید و دست و پایم شل شد. مرگ را حس کردم ولی به هر زحمتی بود شنا را تمام کرده و شرط را بردم و سر مست از این پیروزی بزرگ به خانه مادربزرگ رفته تا حکایت این فتح الفتوح را برای بقیه تعریف کنم.

عصر پدر بزرگ و مادربزرگ از خواب بیدار شده و در ایوان نشسته بودند. فلاکس چایی تازه‌دم به راه بود. بقیه فامیل هم به تدریج به منزل مادربزرگ می‌آمدند. و هر چه غروب نزدیک‌تر می‌شد جمع فامیل جمع‌تر می‌گشت. یک چیزی چشم ما بچه‌ها را گرفته بود و آن هم هندوانه‌های ریز و درشتی بود که درون حوض شناور بود تا خنک بشوند. خدا رحمتش کند مادربزرگم از چشم ما خواند آنچه در دل هوس کرده بودیم. هندوانه‌ها را درون یک سینی بزرگ قاچ کرد و چه رنگ و بویی داشت و چه طعمی. این خاطرات تکرارشدنی نیست. نه آن حوض‌ها وجود دارند و نه آن مردمان. ما ماندیم و روزمرگی!



فصلنامه داخلی هیات محبان اهل بیت (ع) گراش

صاحب امتیاز: هیات هفتگی محبان اهل بیت (ع) گراش

مدیر مسئول: محمدحسن عباسپور

سر دبیر: مجتبی بنی اسدی

با همکاری پایگاه خبری پندری

مهدی وفایی فرد ۰۹۱۷۸۸۱۴۳۹۴

مجتبی بنی اسدی ۰۹۳۷۸۴۳۹۱۴۲

اینستاگرام: @heiatmohebanahlbeit

آپارات: www.aparat.com/heiatthaftegi

به عمل آمد.
در پایان مراسم، از مهدی کهندلی، جانشین سپهر نیز از طرف مجموعه‌ی حسینیه ابوالفضل (ع)، تقدیر شد. اعضای شورای سیاستگذاری هیات نیز دست‌خوش تحولاتی شد. یداله سالاری، که رئیس سابق شورا بود، جای خودش را به حجت‌الاسلام بهرامی‌سروش داد. محمدحسن عباسپور نیز به جای ابوطالب سپهر وارد شورای پنج نفره شد. با این حال، مهدی کهندلی، علی‌اکبر مقتدری و مجتبی بنی‌اسدی، سه عضو دیگر شورا خواهند بود.

تودیع و معارفه‌ی مسئول سال دوازدهم هیات

در این مراسم از یکسال فعالیت ابوطالب سپهر تقدیر و محمدحسن عباسپور به سمت مسئول جدید هیات معرفی شد. از خانم شکری، مسئول بخش بانوان هیات و یداله سالاری، رئیس شورای سیاست‌گذاری نیز تجلیل

بعد از یکسال فعالیت ابوطالب سپهر به عنوان مسئول هیات محبان اهل بیت (ع)، شامگاه سوم شهریور ۱۴۰۰، در حسینیه ابوالفضل (ع)، مراسم تودیع و معارفه‌ی مسئول هیات برگزار شد.



عکاس: مسعود فتوحی

عنوان مجلته
هیات محبان اهل بیت علیهم السلام گراش

مراسم شب تاسوعای حسینی - ۱۴۰۰